خط و نشان پلیس برای اراذل و اوباش

جانشین فرمانده فراجا گفت: رفتار اراذل و اوباش خط قرمز پلیس است و باید در صحنه ادب شوند.

به گزارش ایسنا، سردار قاسم رضایی پیش از ظهر دیروز با حضور در جمع خبرنگاران درباره طرح‌های پلیس برای برخورد با اراذل و اوباش، گفت: برخورد با اراذل و اوباش، یکی از اولویت‌های اصلی پلیس است که جزو مطالبه‌های اصلی مردم نیز محسوب می‌شود. هیچ حقی برای اراذل و اوباش قائل نیستیم، این افراد که هیچ حقی برای مردم قائل نیستند و آرامش را از آنان سلب کرده‌اند.

وی ادامه داد: در حال حاضر اراذل و اوباش سطح‌دار نداریم. اراذل و اوباش کسانی هستند که ایجاد رعب و وحشت کرده و شهر را برای شهروندان ناامن کنند، رفتار این افراد خط قرمز پلیس است و باید در صحنه ادب شوند.

جانشین فرمانده فراجا با بیان این‌که اراذل و اوباش سابقه‌دار تحت کنترل پلیس هستند گفت: این افراد گاهی به کلانتری‌ها و پاسگاه‌ها دعوت می‌شوند و اگر خطایی کنند سریع با آنها برخورد می‌شود. رضایی با اشاره به نامه اخیر سردار رادان به شورای عالی امنیت در مورد برخورد با خودروهای شوتی گفت: بیش از سه هفته است که طرح ویژه‌ای درخصوص برخورد با این خودروها اجرا شده و از ابتدای سال تاکنون نیز بیش از ۳۰۰۰ خودروتوقیف و نفراتی نیز دستگیر شده‌اند.



حوادث
INCIDENT
۱۹
سه‌شنبه ۲۱ آذر ۱۴۰۲ شماره ۶۶۵۶

در گفت و گو با قاتل، شاهدان و رئیس دادگستری گیلان تشریح شد

روایت «جام جم» از ناگفته‌های کمپ لنگرود





محمد غمخوار
دبیر گروه حوادث

یک ماه از آتش‌سوزی مرگبار درکمپ «گام اول رهایی» لنگرود می‌گذرد، اما داغ مرگ ۳۶ انسانی که روزی به امید رهایی از افیون اعتیاد به‌کمپ پناه برده بودند، هنوز تازه است. به لنگرود آمده‌ایم تا از نزدیک ببینیم در آن شب نحس، چه بر سر ۳۶ جوان آمد. کمپ در محله‌کلیدبر است، جایی درحاشیه لنگرود. هوا آفتابی است، اما کمی به سردی می‌زند. مردم مشغول زندگی عادی خود هستند، یک ماه قبل اما این‌طور نبود و همه جا حرف ازکمپ ترک اعتیادی بودکه حالا به چند قدمی‌اش رسیده‌ایم.

یکی از اهالی با حسرت می‌گوید: «ای کاش باران همان روز روی سقف کمپ می‌بارید. شاید اینجوری آدم‌هایی که امید به زندگی داشتند را از دست نمی‌دادیم.» به عکس‌های ۳۶ قربانی نگاه می‌کنم. یکی قرار بود بعد از ۲۱ روز پاکی، وانت بخرد وکنار خیابان میوه بفروشد. برنامه دیگری هم این بود که تعمیرگاه موتور بازکند. جوانی هم به کمپ رفته بود تا بعد از ترک، زن و بچه‌اش را به خانه برگرداند. زنش به خاطر همین اعتیاد لعنتی، طلاق گرفته و با بچه به خانه پدرش رفته بود. همه جا پر از پیام‌های تسلیت است. «داداش بهنام، روحت شاد»، «عموحسن، خانه جدید مبارک»، «لنگرود تسلیت». مادری هم با خون دل می‌گوید: «پسرم به من قول داده بود پاک به خانه برمی‌گردد، اما هیچ وقت برنگشت» درد زن آن‌قدر سنگین است که پاهایش توان تحمل وزن بدنش را ندارد. روی دوزانو روی زمین گل آلود می‌افتد وصدای هق هقش بلند شد.

با دیدن او، تصویر یکی دیگر از مادران دل‌سوخته جلوی چشمانم می‌آید. همان مادری‌که یک روز بعد از آن جهنم سوزان به کمپ رفت. آسمان هم آن روز داشت به حالش‌گریه می‌کرد. می‌دانست جوان دسته‌گلش دیگر زنده نیست، اما مادر بود دیگر. نمی‌خواست تلخی حقیقت را باورکند. زیر شُرشُر بی‌امان باران، دست به در و دیوار سوخته‌کمپ می‌کشید. انگار دنبال روح پسرش می‌گشت تا دل سیر آن را تنگ در آغوش بگیرد. صدای خواننده شمالی در ذهنم می‌پیچد که با سوز می‌خواند: «آآآآی گول پسر...آآآی گول نا!!!!!رم... نازه خنده بزن...می‌دیل تنگه.»

چشم در چشم کمپ

از کمپی‌که یک روز زندگی در آن جریان داشت، حالا فقط یک اسکلت سنگی و آهنی سرد و بی‌روح باقی مانده. کمپ سقف ندارد و جز چند تیرآهن سوخته، هیچ چیزی آن بالا نیست. آفتاب مستقیم به داخلش می‌تابد. روی یکی از دیوارهای خراب شده کمپ، آگهی فوتی‌ها چسبانده شده. تخت‌های دو طبقه سوخته که فقط اسکلت آهنی دارد. بعضی دیوارها تا نزدیک سقف از دود سیاهی پوشیده شده، چند دیوار هم پر است از لکه‌های سفید و سیاه. کف کمپ پر از خرت و پرت سوخته و نیم سوخته است؛ یکی دوتشک، پتوی‌گلدار، گلدان پلاستیکی، کتانی مردانه و چیزهای دیگر. تیرک‌های چوبی سوخته‌ای که کمی از مغزشان سالم مانده، روی هم افتاده است. تمام پنجره‌ها و درها نرده آهنی دارد. با این همه نرده آهنی مگر می‌شد از آن آتش جهنمی فرار کرد. چقدر تلاش‌کرده بودند خودشان را از آتش بیرون بکشند. یادم است یک هفته بعد از این اتفاق تصاویری از داخل‌کمپ و اجساد بیرون آمده‌که آنجا می‌شد اوج فاجعه را حس‌کرد. حالت بدن بعضی اجساد نشان می‌داد حتی تا آخرین لحظات زندگی هم سعی‌کرده بودند سینه‌خیز از وسط آتش بیرون بیایند. یکی دیگر کنار دیوار اتاق دستش را به چارچوب درگرفته و همان جا تمام کرده بود. بیشتر اجساد کف اتاق یا نزدیک تخت‌ها افتاده بود.

اطراف کمپ تعدادی مشغول کاسبی هستند. آتش ساعت ۵ صبح به جان کمپ افتاد، درست زمانی‌که خیلی‌ها خواب بودند، اما شاید بین آنها کسی باشد که بداند در آن شب شوم چه اتفاقی افتاد. سراغ یکی از کاسب‌ها می‌روم. مکانیک سی و چندساله‌ای که می‌گوید شب حادثه به کمپ رفته بود:« من همین بغل تعمیرگاه دارم. شب حادثه ساعت حول و حوش پنج صبح بودکه با صدای سگ‌هایم بیدار شدم و فهمیدم کمپ آتش گرفته است. با عجله آمدم بیرون. می‌دانستم کمپ آتش گرفته، اما نمی‌دانستم آدم داخلش گیر کرده. به کمپ رفتم و دیدم دو نفر داخل حیاط هستند. تا مرا دیدند گفتند برو چکش بیاور. بی‌معطلی دویدم سمت مغازه و بعد از برداشتن چکش برگشتم به کمپ که چکش را به آنها بدهم.»

با هم به طرف‌کمپ و همان در نرده‌ای می‌رویم که قربانیان پشت آن جمع شده بودند و از مردم کمک می‌خواستند. جوان مکانیک دستش را دور یکی از نرده‌ها حلقه می‌کند و با حسرت ادامه می‌دهد: «۱۲،۱۰ نفر پشت همین در آهنی گیر کرده بودند. همه تا بالای همین در به هم چسبیده بودند تا هر طور شده بیرون بیایند. آن دو نفر چکش را برای همین می‌خواستندکه در را باز کنند. تمام تلاشم را کردم تا در را بازکنم، اما چون چند بار به مغازه رفته و برگشته بودم، دیگر توانی برای بازکردن در نداشتم.» جملات آخرش را با شرم می‌گوید. انگارکه پیش وجدان خودش خجالت‌زده است‌که چرا برای بازکردن در بیشتر تلاش نکرده بود.

آن شب سه خودروی آتش‌نشانی برای خاموش‌کردن آتش به کمپ آمدند، اما یکی آب نداشت، دیگری شلنگ آب و آخری هم زمانی رسیدکه دیگر کار از کارگذشته بود. مردم لنگرود و شهرهای اطراف ناراحت هستند. می‌گویند وقتی حادثه پلاسکو اتفاق افتاد، دولت برای احترام به فوتی‌ها یک روز عزای عمومی اعلام‌کرد، چرا برای این ۳۶ نفر هیچ عزای عمومی اعلام نشد. فقط چون‌گناه‌شان این بود که معتاد بودند، نباید برایشان مراسمی گرفته می‌شد، درست است معتاد بودند، اما انسان هم بودند.

باز هم آتش می‌زدم

بعد از حادثه معاون سیاسی، امنیتی و اجتماعی استاندار گیلان در اظهارات اولیه گفت آتش‌گرفتن بخاری، سرایت آن به پرده و بعد به کل ساختمان علت آتش‌سوزی بوده است، اما مردم قانع نمی‌شدند و خشم‌شان لحظه به لحظه بیشتر می‌شد. باگسترده‌شدن دامنه تحقیقات، پلیس به این نتیجه رسیدکه پای یک آتش‌سوزی عمدی در میان است و سرانجام به متهم جوانی رسیدکه باعث و بانی مرگ ۳۶ بی‌گناه بود و او همراه رئیس کمپ دستگیر شدند. هر دو متهم در زندان لاهیجان هستند. این بار به زندان می‌رویم و بعد از هماهنگی‌های لازم، منتظر می‌مانیم تا متهمان را بیاورند. اول رئیس‌کمپ وارد اتاق می‌شود که مردی میانسال است. روی صندلی چوبی می‌نشیند و با لحنی‌که به نظر می‌آید غمگین باشد، از شب حادثه می‌گوید: «حدود ۶۰ تخت درکمپ داشتیم. کلید دار داخل اتاق بود. می‌توانست بیرون باشد، اما پیش بچه‌ها می‌خوابید کنار تخت.»

بین صحبت‌هایش یک دفعه‌گریه می‌کند. با دست چشمانش را می‌پوشاند و زیر لب جملات نامفهومی می‌گوید: «بچه‌ها... شب... هیچ... نرفتند...» گوش‌هایم را تیز می‌کنم تا متوجه حرف‌هایش شوم، اما همچنان نامفهوم و تندکلماتی را می‌گوید.

کیوآرکد را اسکن کنید

گفت‌وگو

می‌خواستم دوستانم را نجات دهم

بعد از رئیس کمپ، میلاد وارد اتاق گفت‌وگو در زندان می‌شود. متهم ۲۸ ساله‌ای که با تصمیمی عجیب جان ۳۶ انسان را گرفت. میلاد خونسرد است و انگارنه انگارکه باعث و بانی مرگ این همه آدم او بوده. نه درس خوانده و نه شغل و درست و حسابی دارد. قبلا هم هروئین می‌کشید و چندبار می‌خواست ترک کند، اما هربار به دربسته خورده بود.

چند سال اعتیاد داشتی؟

چهار، پنج سال. با پای خودم به‌کمپ رفتم و ۳۶ روز آنجا بودم.

چرا تصمیم گرفتی کمپ را آتش بزنی؟

افرادی که آنجا کار می‌کردند با من رفتار خوبی نداشتند. به همین دلیل از آنها کینه به دل داشتم. آن روز درکمپ بودم و با بچه‌ها حرف می‌زدیم. یکی‌گفت کاش جنگ بشود و ما از اینجا برویم، چون شرایط کمپ خیلی سخت بود. بچه‌ها خیلی عذاب می‌کشیدند. گذشت تا یک شب‌که خوابیده بودیم، یکی‌گفت کاش زلزله بیاید و دیوارها خراب شود، یکی دیگر هم گفت کاش کمپ آتش می‌گرفت تا بیرون برویم. کمی فکر کردم و به دوستم گفتم حرف بدی هم نمی‌زند و می‌شود اینجا را آتش زد. گفتم اگر من زودتر بیرون رفتم‌که این کار را انجام می‌دهم، اما تو حالا حالا اینجا هستی و به احتمال زیاد من انجام می‌دهم. از اینجا که رفتم، از پشت حصار می‌پرم داخل، پنجره را آتش می‌زنم. تو حواست باشد، آتش را که دیدی، داد و بیداد کن، آنها را هول‌کن‌که بیرون بیایند. می‌خواستم کمپ آتش بگیرد تا به واسطه سوختن کمپ بچه‌ها بیرون بیایند. خدمتگزاران بچه‌های دلرحمی بودند و با دیدن آتش در را باز می‌کردند تا آنها فرارکنند.

از شب حادثه بگو.

آن شب دو ظرف بنزین و دو ظرف گازوئیل پشت پنجره‌گذاشتم، اما یکی از بنزین‌ها را نگه داشتم و ریختم روی پنجره و سه، چهار متر هم عقب‌تر رفتم تا آتش به لباسم نگیرد. بعد فندک را زدم و با دیدن آتش از آنجا فرار کردم و دیگر نفهمیدم چه شد.

پشیمان نیستی؟

۱۰ بار، هزار بار دیگر هم به عقب برگردم، اگر تضمین بدهند که اتفاقی برای بچه‌ها نمی‌افتد، باز هم این کار را می‌کنم. از خانواده‌هایی‌که عزیزان‌شان را از دست داده‌اند، می‌خواهم مرا ببخشند. قصد من کمک بود، ولی به شیوه خودم. معذرت می‌خواهم مرا ببخشید.



برش

پیشداوری ممنوع



حجت‌الاسلام اسماعیل صادقی نیارکی، رئیس کل دادگستری استان گیلان درباره این حادثه به جام جم می‌گوید: «با آغاز آتش‌سوزی، حدود ۴۵ دقیقه تا یک ساعت طول کشید تا آتش به کف برسد. آن شب متاسفانه مدیر داخلی کمپ که باید به صورت دائم آنجا اقامت داشته باشد، نبود وکمپ حتی نگهبان هم نداشت. چون اگر حضور داشت، بیرون از مجموعه به وظیفه مراقبتی خود عمل می‌کرد و با دیدن آتش و ناآرامی‌ها در را باز می‌کرد و افراد بیرون می‌آمدند. در این صورت با فاجعه فوتی‌ها مواجه نبودیم. بلافاصله بعد از حادثه ما در محل حضور پیدا کرده و با دستور قضایی مسئولان کمپ و همچنین مسئولانی که به وظایف نظارتی خود مرتبط با کمپ عمل نکرده بودند، از جمله مدیرکل بهزیستی استان، بازداشت شدند. در ادامه، ماموران با انجام اقدامات فنی و اطلاعاتی به فرد خاصی که آنجا اقامت داشت رسیدند و پس از شناسایی، او را داخل اتوبوس و در حالی‌که قصد خروج از استان را داشت، دستگیر کردند و همان ابتدای کار به ارتکاب این عمل اقرار و اعتراف کرد.»

صادقی تاکید کرد: «درخواست ما این است‌که درمورد این امر قضایی هیچ پیشداوری صورت نگیرد، زیرا امر، امر قضایی است و به صورت تخصصی باید به این موضوع رسیدگی کرده‌که آیا رفتار این فرد مصداق قتل عمد، شبه عمد یا غیرعمدی است. کسب نتیجه در این خصوص نیز به تصمیم قضایی و تکمیل تحقیقات در این زمینه بستگی دارد. خود این فرد در حال حاضر در بازداشت موقت است و طبق دستور رئیس قوه قضائیه، خارج از نوبت و به صورت ویژه و با سرعت و دقت به این موضوع رسیدگی خواهد شد.»

عدلیه

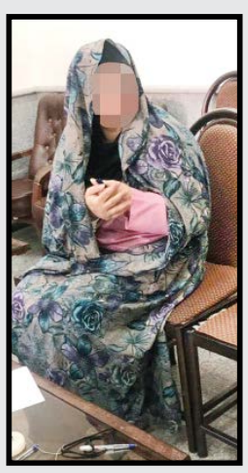
ادعای تجاوز برای سرقت میلیاردی!

زن جوان برای سرقت از گاوصندوق خانه دوست شوهرش، نقشه هولناکی را طراحی و اجرا کرد. این زن با طرح ادعای دروغ تجاوز، همسرش را با خود در این سرقت همراه کرد.

به گزارش خبرنگار جام‌جم، اوایل آبان امسال مرد میانسال تاجری، باحضور در شعبه هشتم بازپرسی دادسرای ناحیه ۳۴ تهران از دوستش و همسر او به اتهام سرقت مقرون به آزار شکایت کرد و گفت: از سال‌ها قبل با شهروز دوست بودم و رفت‌وآمد داشتیم. یک شب این زوج به‌عنوان مهمان به خانه‌ام آمدند. زنش غذا و دوغ آورده بود. بعد از خوردن دوغ بیهوش شدم. روز بعد که خانواده‌ام به خانه آمدند مرا زخمی در کنار سفره پیدا کرده و به بیمارستان بردند. این زوج چهار میلیارد تومان از گاوصندوق خانه‌ام سرقت کردند. ماموران برای دستگیری این زوج به خانه‌شان رفتند که آنجا نبودند و همسایه‌ها از آنها خبری نداشتند. جست‌وجوها ادامه داشت تا این‌که این زوج وقتی به خانه‌شان بازگشتند، بازداشت شدند. متهم زن اظهارات عجیبی را مطرح کرد و مدعی شد: با شاکی رابطه خانوادگی داشتیم و به خانه‌اش در رفت‌وآمد بودیم. چند ماه قبل مهمان خانه‌اش بودیم. وقتی شوهرم برای کاری بیرون رفت، او به زور به من تجاوز کرد. وقتی موضوع را به شوهرم گفتم، او تصمیم به انتقام از این مرد گرفت. شب حادثه وقتی با خوردن دوغ بیهوش شد، شوهرم قصد داشت او را بکشد که مانعش شدم و با چاقو سه ضربه به مرد متجاوز زدم و فرار کردیم.

در ادامه شوهرش نیز گفته‌های او را تایید کرد. ماموران به تحقیقات از آنها ادامه داده و دریافتند ادعای این زن با واقعیت فاصله دارد و به احتمال زیاد سناریوی دروغی مطرح کرده است. تحقیقات از او ادامه داشت تا این‌که دیروز واقعیت را بیان کرد و گفت: وقتی فهمیدم شاکی در گاوصندوق پول زیادی دارد، وسوسه سرقت از آنجا به جانم افتاد. می‌دانستم شوهرم با من همراه نمی‌شود به همین دلیل ادعای تجاوز را مطرح کرده و او را غیرتی کردم تا با من همراه شود. وقتی مرد صاحبخانه بیهوش شد، شوهرم را به این بهانه که در خانه باشی مرد متجاوز را می‌کشی، بیرون فرستادم و از گاوصندوق سرقت کردم. اموال سرقتی را نزد دوستم به امانت گذاشتم.

کوشکی، بازپرس شعبه هشتم دادسرای ناحیه ۳۴ تهران با تایید این خبر به جام جم گفت: با اعتراف‌های این زن، او و شوهرش در بازداشت به‌سر می‌برند و تحقیقات از آنها ادامه دارد.





جوینده کار در دام آدم‌ربایان

سه آدم‌ربا پس از ربودن پسر جویای کار، از خانواده‌اش ۲۰۰ میلیون تومان اخاذی کردند اما هنوز گروگان خود را آزاد نکرده‌اند.

به گزارش خبرنگار جام جم، روزهای پایانی آبان امسال مردی با حضور در شعبه اول دادیاری دادسرای جنایی تهران از ربوده شدن برادرش خبر داد و گفت: برادرم برای یافتن کاری مناسب از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. تلفن همراهش خاموش بود و جست‌وجوهای‌مان برای یافتن او بی‌نتیجه ماند. چندروز بعد مردی در تماس با من و خانواده‌ام اعلام کرد که او را ربوده‌اند و در برابر آزادی‌اش باید ۲۰۰ میلیون تومان بپردازیم. صدای ناله و فریادهای کمک‌خواهی برادرم را هم برای من و خانواده‌ام پخش کردند. با فروش طلا و قرض، پول درخواستی را از طریق یک صراف برای آدم‌ربایان واریز کردیم اما برادرم را آزاد نکردند. تحقیقات برای یافتن ردی از سرنوشت گروگان جوان و دستگیری آدم‌ربا‌های اخاذ ادامه داشت تا این‌که دو روز پیش خانواده شاکی این بار همراه دوست گروگان به پلیس آگاهی تهران آمدند. آنها گفتند که این مرد شاهد ربوده شدن برادرشان بوده و آدم‌ربا‌ها را دیده است؛ بنابراین ماموران به تحقیق از این مرد پرداختند که او در اظهاراتش گفت: من نمی‌دانستم دوستم ربوده شده و خانواده‌اش مورد اخاذی قرار گرفته‌اند. اوایل آذر امسال برای کار به یکی از شهرهای غربی کشور رفته بودم. به‌طور اتفاقی مردی را دیدم که از خودرویی بیرون آوردند و دستانش بسته بود. برای کمک به سمتش رفتم. همان موقع متوجه شدم که فردی که در حال انتقال وی هستند دوستم مهرداد است. به مقابله با آدم‌ربا‌ها پرداختم تا او را نجات دهم که نتوانستم. آدم‌ربا‌ها مرا با ضربه‌های چاقو زخمی و در خیابان رها کردند. ماموران با اطلاعاتی که او در اختیار آنها قرار داد به چهره‌نگاری از سه آدم‌ربا پرداختند و آنها تحت تعقیب قرار گرفتند و تلاش‌ها برای دستگیری متهمان فراری و نجات گروگان ادامه دارد.

بازگشت به خانه بعد از ۲ سال

پلیس بین‌الملل فراجا با همکاری پلیس آگاهی تهران بزرگ موفق به شناسایی محل اختفای دختر ۱۴ ساله و عامل ربایش وی و انتقالش به کشورشان شد.

سردار مجید کریمی در این‌باره به سایت پلیس گفت: پس از دریافت اطلاعات مربوط به گم شدن یک دختر نوجوان در قالب اعلان زرد اینترپل، پلیس بین‌الملل فراجا، ردیابی و شناسایی او در دستور کار قرار داد. براساس اطلاعات مندرج در اعلان، دختری ۱۴ ساله دو سال قبل وقتی تنها ۱۲ سال داشت توسط مردی مورد اغفال و ربایش قرار گرفت و به‌صورت غیرقانونی وارد کشور ایران شد.

وی افزود: با همکاری صورت گرفته میان پلیس بین‌الملل فراجا و پلیس آگاهی تهران بزرگ، این دختر ردیابی و شناسایی می‌شود که تحقیقات صورت گرفته نشان داد او توسط فرد رباینده به یکی از خانه‌های بالای شهر تهران منتقل شده و به‌عنوان سرایدار مشغول کار است. پس از شناسایی این خانه و تحویل دختر به پلیس، وی اظهار کرد که عامل ربایش، او را با وعده و وعید و اغفال ربوده و از طریق مرزهای شمال غرب کشور از بی‌راهه و مسیر کوهستانی وارد کشورمان کرده است. این دختر با هماهنگی قضایی از طریق فرودگاه امام خمینی(ره) به کشورش منتقل شد.

بازداشت مرد برادرکش

رئیس پلیس آگاهی استان خوزستان از شناسایی و دستگیری عامل حریق عمدی و قتل در اهواز خبر داد.

سرهنگ سیروس دریکوند به سایت پلیس گفت: در پی وقوع یک فقره حریق عمدی در خیابان امام‌خمینی(ره) اهواز که منجر به فوت فردی شد، تحقیقات پلیس آگاهی استان خوزستان آغاز شد. در ادامه تحقیقات، هویت عامل آتش‌سوزی که برادر مقتول بود، شناسایی شد. ماموران به دنبالش بودند که سرانجام وی در مخفیگاهش بازداشت شد. او در تحقیقات به قتل برادرش به انگیزه اختلاف خانوادگی و مالی اعتراف کرد.

بخشش قاتل بعد از ۱۰ سال

خانواده مقتول، قاتل را بعد از گذشت ۱۰ سال بخشیدند.

ناصر عتباتی، رئیس کل دادگستری استان آذربایجان غربی در این‌باره به خبرگزاری صداوسیما گفت: در سال ۱۳۹۲ در جریان درگیری میان دو نفر، یکی از این دو مرد به قتل رسید. موضوع در دادگاه کیفری استان رسیدگی و منجر به صدور حکم قصاص نفس محکوم شد. با تایید این حکم در دیوان عالی کشور، پرونده به اجرای احکام دادگستری استان آذربایجان غربی ارسال شد.

وی افزود: با تلاش مددکاران، رئیس و اعضای شورای حل اختلاف زندان نقده و مساعدت دادستان پیرانشهر و به احترام ایام فاطمیه، اولیای‌دم رضایت کامل خود را اعلام کردند و از حق خود گذشتند و به محکوم فرصت دوباره زندگی دادند.